

گفتار پنجم: در آمدی بر اساسی سازی حقوق کیفری^۱

۹۸۸

دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی

۱- اساسی‌سازی، یکی از تأثیرگذارترین رهیافت‌ها در راستای ظهور و توسعه‌ی نهضت صیانت از حق‌ها و آزادی‌های بنیادین شهروندان در برابر قدرت عمومی است. موضوعی که برای اولین بار، در عرصه‌ی حقوق عمومی، به آن توجه شده است. یکی از اصلی‌ترین کارویژه‌های حقوق عمومی، حمایت از حق‌ها و آزادی‌های شهروندان در برابر حاکمیت است. اساسی‌سازی، بر اساس تعریفی که از آن شده و بر مبنای کارویژه و سازوکاری که در پیش گرفته، عبارت است از ارتقای ارزش و سطح قوانین و مقررات مادون اصول قانون اساسی (هنجارهای عادی)، به اعتبار و ارزش اصول قانون اساسی. در واقع، اساسی‌سازی، بر خوردار نمودن «هنجارهای عادی» از ارزش و اعتبار «هنجارهای اساسی» (هنجارهای قانون اساسی) است. این فرآیند، از طریق رسیدگی‌های قضایی و با بهره‌گیری از ابزار تفسیر قانون صورت می‌گیرد. تفسیری که، بنابر نظر آقای «ژان پرادل»^۲ و خانم «میری دلماس‌مارتی»^۳، باید بیشترین میزان حمایت و صیانت از حق‌ها و آزادی‌های بشری شهروندان را در برابر مقامات دولتی و حاکمیتی و مداخله‌گران در حوزه حقوق شهروندی، فراهم نماید. این دو استاد، با

۱- در روز چهارشنبه، مورخ ۱۵ اسفند ماه ۱۳۸۹، به همت گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، نشست پانزدهم تازه‌های حقوق عمومی، با موضوع «اساسی‌سازی حقوق کیفری» و با سخنرانی استاد ارجمند، جناب آقای دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، در سالن کنفرانس دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی برگزار شد. همچنین در پایان این نشست، استاد محترم، جناب آقای دکتر علی‌اکبر گرچی از ندریانی،^۱ مطالبی را درباره مفهوم و جایگاه «اساسی‌سازی» و تأثیر آن در جنبش دفاع از حقوق و آزادی‌ها مطرح نمودند. قایل صوتی این نشست توسط آقای حمیدرضا حیدری‌پور، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی پیاده و تنظیم شد. آقای داود کاظمی، دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه آزاد، واحد علوم و تحقیقات تهران و آقای توحید شفیق‌زاده، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی هم مسئولیت ویراستاری متن را برعهده داشته‌اند. بدینسان، از همه این دوستان دانش‌دوست سپاسگزاری می‌کنیم.

2- Jean Pradel
3- Mireille Delmas- Marty

برشمردن برخی موارد و پرونده‌های مطروحه در دادگاه قانون اساسی فرانسه، بر این باورند که اساسی‌سازی، اگر نتواند از شهروندان در برابر حاکمیت دفاع کند، اصولاً فلسفه وجودی‌اش را از دست داده است.

۲- اساسی‌سازی، به دیگر شاخه‌های حقوق هم راه یافته است. به عنوان مثال، آقای «کولینز هوگ»^۱ معتقد است: هدف از اساسی‌سازی در حقوق کار، بر خوردار کردن اصل حمایت از حقوق کارگران در برابر پیمانکاران، از اعتبار اصول قانون اساسی، است. چرا که یکی از هدف‌های اصلی در حقوق کار، حمایت از کارگران، که قشر آسیب‌پذیر و ضعیف در مقابل صاحبان کار بوده و قراردادهای کار هم باید به سمت حمایت از آن‌ها پیش بروند، است. فرآیند اساسی‌سازی در حقوق کار، اصل حمایت از حقوق کارگران را از اعتبار اصول قانون اساسی بهره‌مند می‌سازد، به نحوی که که قواعد غیراساسی، خدشه‌ناپذیر شده و کسانی که در هر مقام یا منصبی، از این قواعد اساسی شده،^۲ تخطی می‌کنند با ضمانت‌اجراهایی رویرو می‌شوند.

۳- مهم‌ترین ابعاد پدیده اساسی‌سازی را می‌توان در عرصه حقوق کیفری مشاهده کرد. امروزه، حقوق کیفری، بیشتر حالت بازتاب وجدان جمعی جامعه را به خود گرفته و بیش از آنکه بخواهد یک الگوی منسجم بر خورد سرکوب‌گرانه با مخاطبانش باشد، یک میزان، برای صیانت و حمایت از ارزش‌ها و الگوهایی است که خرد جمعی به عظمت و والایی آن‌ها اعتقاد داشته و پایبند است. زندگی اجتماعی یا اراده جمعی و اصول حاکم بر آن، در روزگار معاصر، خاستگاه تجمیع اراده‌های پاک و فطرت‌های نیکوست. رسالت اولیه علم حقوق نیز تقویت و حمایت از این اراده‌ها و فطرت‌هاست، تا از این رهگذر بتوان سازگاری و هم‌گرایی اجتماعی و اصول اخلاق عملی را در اجتماع و در رفتار آحاد مردم نهادینه کرد. بر این اساس، بسترهای پایایی و بویایی صلح و امنیت را می‌توان فراهم ساخت.

۴- قانون اساسی و اصول حاکم بر آن، به ویژه در قلمروی حقوق کیفری، تضمین‌کننده حقوق شهروندانی است که همواره مخاطب اوامر و نواهی اصحاب قدرت قرار می‌گیرند؛ در این رابطه، از یکسو، تعیین و تثبیت حق‌ها و آزادی‌های افراد یک جامعه با قوانین اساسی است و از دیگر سو، پاسداری از حریم حقوق اساسی به حقوق کیفری سپرده شده است. باید همواره به یاد داشته باشیم که حقوق کیفری را هنجارمندترین شاخه‌ی حقوق می‌پندارند.

1- Kolinz Hug

۲- منظور، همان قواعد غیراساسی، بعد از اساسی‌سازی است.

به تعبیر دیگر، از یک طرف، قانون‌گذار در هر کشوری، والاترین ارزش‌ها را مورد حمایت قرار می‌دهد و بیشترین حد این حمایت نیز، از طریق وضع کیفر برای ناقضین این ارزش‌ها صورت می‌گیرد و از طرف دیگر، یکی از ویژگی‌های بارز حقوق اساسی نوین، آن است که امروزه، این رشته برخلاف گذشته، واجد ضمانت‌اجرای قضایی شده و به این ترتیب، به عقیده برخی از حقوق‌دانان اساسی، تصور وجود حقوق اساسی، بدون داشتن ضمانت‌اجرا دشوار می‌نماید.

۵- این رویکرد، نگرشی جدید به حقوق اساسی، و به‌طور کلی، حقوق عمومی و نیز شکلی نوین از اندیشه حقوقی-سیاسی است که به دنبال جلوگیری از استبداد پیشگی حاکمان، از گذر نظام کیفری و تضمین حق‌ها و آزادی‌های مشروع شهروندان، است. در این رویکرد، سازگار و منطبق‌سازی هنجارهای تقنینی و فروتقنینی با مقررات فراتقنینی، یعنی اصول قانون اساسی، رویه‌ی قضایی و آرای دادگاه صیانت از قانون اساسی، مهم‌ترین رکن فرآیند اساسی‌سازی محسوب می‌شود. چنین نگرش بالنده‌ای به قانون، به نحو عام، و قانون اساسی، به‌طور خاص، دامنه تأثیر خود را به حوزه حقوق کیفری نیز توسعه بخشیده است، به نحوی که امروزه، حقوق فردی، مؤلفه‌ای بسیار مهم در سیاست‌گذاری‌های جنایی شده و از این رو، سخن از سیاست جنایی انسان‌مدار به میان آمده است.^۱ «انسان‌مدار بودن» و «کرامت‌مدار بودن» سیاست جنایی، یکی از ویژگی‌های برتر این سیاست در قرن پیش رو است. آقای پردال معتقد است که این راهبرد جدید، به سرعت در سیاست جنایی مطلوب سازمان ملل متحد، به مثابه نماد و نمود اراده مشترک دولت‌ها در سطح بین‌المللی، منعکس و از گذر اسناد الزام‌آور و ارشادی این سازمان، به تدریج، به سیاست جنایی کشورهای عضو نیز منتقل شده است. در چنین شرایطی، مقصد نهایی سیاست جنایی به عنوان سازوکار حاکمیت برای اعمال قوانین کیفری، پاسداشت کرامت انسانی است، که در سایه اصل قانون‌مداری تحقق می‌یابد. سیاست جنایی، در اصل، متأثر از جریان‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی است. باید توجه داشت که در زمان «فوترباخ»^۲، با وجود معادلات فلسفی در مورد انسان و سرشت وی، اهمیت و کرامت انسان و اقتضانات و نیازمندی‌های این کرامت و شأن والا، هنوز به نحو بایسته و شایسته شناخته نشده بود. حقوق جزا، حقوقی سزاگر و

سرکوب‌کننده بود و این شدت‌گرایی حقوق کیفری در نیمه‌ی نخست قرن بیستم، به ویژه به دنبال وقوع جنگ‌های اول و دوم جهانی، واکنش علیه سامانه عدالت جزایی دولت‌های اقتدارگرایی چون آلمان و ایتالیا را سبب شد. نقطه‌آغاز این حرکت، صدور اعلامیه سن‌پترزبورگ در پایان قرن نوزدهم میلادی بود؛ اعلامیه‌ای که مفاد آن، سرشار از آموزه‌های انسان‌گرایانه و مبتنی بر موازین حقوق بشری است. البته، «گراماتیکا»، به شدت، سخت‌گیری حقوق کیفری مرسوم در آن زمان را به باد انتقاد گرفته است. در حقیقت، او بر این باور بود که باید به کرامت فطری انسان احترام گذاشت. به عقیده او، راه خارج کردن حقوق کیفری سرکوبگر آن زمان از حالت سرکوبگری و سزادهی، پیروی از فلاسفه انسان‌گراست، که بیش از هر چیز، به شأن و کرامت انسان‌ها معتقد بوده و حقوق کیفری را فقط ابزاری برای تحمیل اجبار و زور و تحکم بر انسان‌ها نمی‌دانستند.

۶- روی‌آوری به تدوین قانون اساسی برای اداره کشور و تمسک به سیستم دادگری (دادگستری) اساسی، بر اندیشه توانمندی حقوق در پاسداشت حق‌ها و آزادی‌ها و تضمین این حق‌ها و آزادی‌ها استوار بوده است. اگر در همه جا، توده‌های مردمی و یا نمایندگان آنان، برای صیانت از قانون اساسی در تکاپو بوده و می‌خواسته‌اند که قانون اساسی، ملاک کار باشد و قوانین و مقررات مادون قانون اساسی، حتی‌الامکان از قدرت و اعتبار اصول قانون اساسی برخوردار باشند، به ویژه به این دلیل بوده که این قانون، باید امنیت شایسته‌ای برای حق‌های شهروندی و فردی فراهم آورد. در طیف الگوهای سیاسی آزادی‌مدار نیز، اندیشه‌های حاکم، برآنند که یک حکومت مشروع (قانونی) را در ارتباط با آزادی‌های فردی و با هدف حمایت و حداکثر صیانت از حق‌های فردی تعریف کنند.^۱ حقوق کیفری نوین، حقوقی است که به‌طور عمده براساس تعلیمات «بکاریا»^۲، در رساله‌ی جرایم و مجازات‌ها، در دو سده اخیر به وجود آمده است. اهمیت این اصول برای نظام کیفری تا آنجاست که قانون اساسی بسیاری از کشورها به این اصول، هم در حوزه حقوق کیفری ماهوی و هم در عرصه حقوق کیفری شکلی، جنبه‌ی اساسی داده‌اند. به نحوی که نقض آن‌ها، مداخله مراجع صیانت از قانون اساسی را به دنبال دارد و حتی در مورد برخی کشورها (مانند کشورهای عضو اتحادیه اروپا)، منجر به مداخله مراجع قضایی فراملی (نظیر دیوان اروپایی حقوق بشر)

۱- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، رویکرد جرم‌شناختی قانون «حقوق شهروندی»، مجموعه مقالات همایش حقوق شهروندی، تهران، نشر گرایش، چاپ اول، ۱۳۸۸.

۱- آنسل، مارک، دفاع اجتماعی، ترجمه محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، انتشارات کتابخانه گنج دانش، چاپ چهارم، تابستان ۱۳۹۱.

می‌شود. در این راستا، امروزه، حقوق کیفری نوین دارای رشته‌ی خاصی با عنوان «حقوق کیفری اساسی» است. این تحول، حکایت از آن دارد که حقوق کیفری در روزگار معاصر، با اصول و موازین حقوق بشر، عجین شده است.

۷- در نظریه‌های جدید، که به ویژه از سوی حقوقدانان جزایی آمریکایی و کانادایی ارائه شده است، حقوق کیفری، دیگر، ابزار ارضای حس اقتدارطلبی حاکمان نبوده و رفته‌رفته، این اندیشه شکل گرفته که حقوق کیفری، بی‌آنکه بخواهد یا بتواند به حریم حقوق شهروندی تجاوز کند، می‌تواند صیانت از حق‌های بشری را برعهده گیرد. در واقع، قانون‌گذاران برای تضمین حق‌های فردی و شهروندی، به وضع قوانین عادی اکتفا نمی‌کنند. بلکه به آن‌ها، وجهه و اعتبار قانون اساسی نیز می‌بخشند. اساسی‌سازی حقوق کیفری، اکنون به ویژه در اروپا و آمریکای شمالی (در رویه‌ی قضایی دیوان عالی ایالات متحده آمریکا و دیوان عالی کانادا) مورد توجه است. اما به عنوان یک مثال می‌توان به رأی صادرشده از سوی دیوان اروپایی حقوق بشر اشاره کرد که خانم دلماس‌مارتی آن را نقل می‌کند. به دنبال ارتکاب تجاوز به عنف، علیه یک دختر ۱۷ ساله ناقص‌العقل، شکایت اقامه‌شده توسط پدر دختر به لحاظ لحاظ سن بزه‌دیده (بیشتر از ۱۶ سال) و شکایت اقامه‌شده از سوی خود بزه‌دیده به لحاظ وضعیت روانی وی، غیر قابل طرح اعلام شد. در پی این امر، دادسرا نیز تصمیم به عدم تعقیب گرفت و دادگاه استیناف که پدر بزه‌دیده نزد آن، شکایت (پژوهشی) خود را مطرح کرده بود نیز، از صدور دستور تعقیب خودداری نمود. این مورد استثنایی به دیوان اروپایی حقوق بشر، این فرصت را داد تا یک اصل بسیار کلی را مطرح کند. دیوان، در پاسخ به دولت هلند که استدلال می‌کرد شیوه‌های مختلفی برای تضمین احترام به زندگی خصوصی وجود دارد؛ بنابراین توسل به قانون جزا، تنها راه‌حل در این مورد نیست، اعلام کرد که معتقد است: «حمایت حقوق مدنی در مورد نوع خسارتی که (دختر بزه‌دیده) متحمل شده است، کافی نیست. در این مورد خاص، ارزش‌های اساسی و جنبه‌های عمده زندگی خصوصی مطرح است. تنها قانون جزاست که می‌تواند پیشگیری مؤثر و ضروری را در این قلمرو تضمین کند...». در پایان این رأی، دیوان اروپایی حقوق بشر، به اساسی ساختن و در واقع، ارتقای اصل حمایت از بزه‌دیده به سطح اصول قانون اساسی، اشاره کرده و آن را ابزاری سودمند برای حمایت بیشتر و جامع‌تر از حمایت از بزه‌دیدگان دانسته است. طبق رأی دیگری که از سوی دیوان قانون اساسی آلمان صادر شده «تا زمانی که مقررات حقوق اروپایی، حمایت لازم را از حقوق بنیادین به عمل نیاورند یا این حقوق را مورد تجاوز قرار دهند، دیوان می‌تواند این مقررات را نادیده بگیرد».

۸- متخصصان حقوق کیفری، در طول قرن نوزدهم و در بخشی مهم و تأثیرگذار از قرن بیستم، عنایت شایسته‌ای برای حقوق اساسی قائل نبودند. اندیشمندان حقوق اساسی نیز به صرف توصیف نهادهای سیاسی کشور در قانون اساسی راضی بودند و بی‌آنکه تصور کنند حقوق کیفری نیز می‌تواند و یا باید بر روی بنیان‌های اساسی نهاده شود، به تعیین حدود قدرت و ساختارهای اعمال قدرت، بسنده می‌کردند. به تدریج، این اندیشه تغییر یافت و گرایش به این سمت ایجاد شد که نباید از توصیف و تبیین ریشه‌های اساسی حقوق کیفری (بنیان‌های حقوق جزا که در حقوق اساسی و اصول قانون اساسی ریشه دارند) غافل بود. از جمله نخستین دانشورانی که این رویکرد جدید را می‌توان در افکار آن‌ها رصد کرد، «ژ. مانیول^۱» بود که حقوق کیفری را دارای روابطی تنگاتنگ با حقوق اساسی در نظر گرفت. این نگرش نوین به اتکای دیگر نحله‌های فکری که حقوق اساسی را پایه سایر گرایش‌های حقوق می‌دانند، بستر لازم برای بالندگی بیش از پیش حقوق کیفری نوین را فراهم می‌آورد. صیانت از کرامت ذاتی انسان‌ها، اقتضای آن را دارد که حقوق کیفری، با عنایت ویژه به کرامت ذاتی بشر و حق‌ها و آزادی‌های مسلم شهروندان، راه را بر دست‌اندازی‌ها، سرکوبگری‌ها و افراتگری‌های اقتدارمابانه و همراه با نقض حقوق بنیادین شهروندان از سوی متولیان قدرت عمومی ببندد و از حق‌های مسلم ایشان در برابر این قدرت، دفاع کند. در اصل، با ظهور گفتمان حقوق بشر در فلسفه‌سیاسی جدید و به تبع آن، تشکیل نظام سیاسی بر محور فرد صاحب حق، برداشت سنتی از رابطه سیاسی دولت و شهروند، عمیقاً تغییر یافته است. به گونه‌ای که اکنون، در رابطه‌ای دوسویه، بر حق‌های شهروندان و تکالیف دولتمردان تأکید می‌شود. دولتی که تحت راهبری و تسلط اصل حاکمیت قانون است، از ارتکاب اعمال محدودکننده یا منع‌کننده آزادی‌های فردی پرهیز دارد. در مقابل، دولتی که کمترین تقیدی به این اصل بنیادین ندارد، تعدیات آشکاری نسبت به حق‌ها و آزادی‌های بشری خواهد داشت. یکی از اهداف والای قانون اساسی، حفظ کرامت و ارزش فطری انسان و صیانت از آزادی اوست. این گفته، فقط یک شعار نیست و البته نباید هم باشد. در این رویکرد، حاکمیت، پیوند تنگاتنگی با مشروعیت قدرت سیاسی پیدا می‌کند و به عنوان یک فرآیند^۲ حاکم بر قدرت سیاسی، مشروعیت آن قدرت را نیز به همراه دارد. بدین ترتیب، مشروعیت، وجه ارتباط قدرت سیاسی و حاکمیت است و از این رهگذر، به

1- G. Magnol

2- Meta principle

سبب بستگی تام و کامل با اصل قانون مداری، صبغه‌ی حقوقی می‌یابد. به این ترتیب، برخی از اندیشمندان نظیر «هابرماس»^۱، اعتقاد دارند که حقوق نوین، ابزاری برای سازمان‌دهی سلطه سیاسی است. بدین ترتیب، می‌توان مدعی شد که حقوق کیفری امروزی، کاملاً حقوق بشری و انسانی است و نمی‌توان مبانی و بنیان‌های آن را بدون درک صحیح از بن‌مایه‌های حقوق بشری و مبتنی بر کرامت و شأن ذاتی انسان‌ها، درک کرد و در این صورت، ناگزیر، این شاخه از حقوق نیز نمی‌تواند صیانت از حق‌ها و آزادی‌های اساسی شهروندان را عملی سازد.

۹- در روزگار ما، علم حقوق، در بستری مناسب، سازوکارهایی را به برکت عقلانیت انسان‌گرا^۲ پدید آورده است. شهروندان، همه در پناه اصل برائت‌اند و به هر بهانه‌ای نمی‌توان امنیت و آزادی آنان را خدشه‌دار ساخت. در این میان، *اساسی‌سازی* به‌طور عام و *اساسی‌سازی* به‌طور خاص، حمایت از حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان را در برابر حاکمیت، پیگیری می‌کنند. البته باید توجه داشت که به نظر می‌رسد، افراط در داخل کردن قوانین و مقررات غیراساسی در چرخه *اساسی‌سازی*، می‌تواند مانع رسیدن به هدف مورد نظر شود. در واقع، به عقیده کسانی مانند آقای پرادل، اصرار بر اساسی کردن و دز واقع، وجهه و اعتبار اساسی دادن به همه‌ی قوانین و مقررات، موجب ایستایی حقوق کیفری و نظام کیفری می‌گردد و آن را از پویایی و تحول می‌اندازد. بدین ترتیب، او پیشنهاد می‌کند که فرآیند *اساسی‌سازی* فقط نسبت به مهم‌ترین قوانین و مقررات کیفری و در واقع، آن‌هایی که بیش از همه، با حق‌ها و آزادی‌های بشری در ارتباطند و از بیشترین حد حمایت از این حق‌ها و آزادی‌ها باید برخوردار باشند، صورت گیرند و مثلاً در مورد قوانین و مقررات انتظامی و انضباطی که در مورد تخلفات ناچیز کارمندان دولت، وضع می‌شوند، *اساسی‌سازی* ضرورتی ندارد. نکته دیگر آنکه، به نظر می‌رسد، با وجود شورای نگهبان در کشور ما، که بر طبق قانون اساسی، صلاحیت تفسیر قوانین را دارد و همچنانکه از عنوان این شورا نیز برمی‌آید، «نگهبان» قانون اساسی است و بدین ترتیب، از نظر فنی و حقوقی، صلاحیت توسل به فرآیند *اساسی‌سازی* را دارد، بهتر است همانند دیگر کشورهای صاحب سبک در این باره، سازوکار ویژه *اساسی‌سازی* را از طریق به رسمیت شناختن مراجع قضایی ذی‌صلاح، تحت عنوان دادگاه قانون اساسی یا دیوان قانون اساسی در حقوق داخلی وارد کنیم. چون تشکیل دادگاه

قانون اساسی در راستای حمایت از حقوق شهروندان، نیاز مهم نظام عدالت کیفری در کشور بوده و از این طریق، می‌توان یک سیاست جنایی بهینه و کارآمد داشت. در این رابطه، می‌توان از تجربیات دیگر نظام‌های حقوقی استفاده کرد. این امر، به ویژه در حال حاضر که کشور ما تحت فشارهای بین‌المللی مدعی بر عدم رعایت حقوق بشر است، اهمیت بسیار زیادی پیدا می‌کند.

۱۰- امروزه به دنبال *اساسی‌شدن* اصول حقوق کیفری و در پرتو افزایش کمی و کیفی مطالعات و تحقیقات جرم‌شناختی، یافته‌های این رشته علوم جنایی تجربی (غیرحقوقی)، به‌طور ضمنی، اعتبار و ارزش هنجارهای اساسی را پیدا کرده است. در این زمینه می‌توان به بند ۵ اصل ۱۵۶ قانون اساسی، با عنوان «اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمان» اشاره کرد که علاوه بر ضروری دانستن ضمنی آموزش و پژوهش جرم‌شناسی، که مطالعات نظری و کاربردی پیشگیری و بازپروری در چارچوب آن انجام می‌شود^۱، پیشگیری از جرم (جرم‌شناسی پیشگیری) و اصلاح مجرمان^۲ (جرم‌شناسی بالینی) را به عنوان یک تکلیف اساسی برای قوه قضاییه پیش‌بینی نموده و از *اساسی‌سازی* یافته‌های جرم‌شناسی کاربردی حکایت می‌کند. در واقع، تضمین حق بر امنیت جانی-مالی شهروندان، به عنوان یکی از حق‌های بنیادین مردم، به عنوان تکلیف دولت پیش‌بینی شده است^۳. این امنیت، در واقع از گذر پیشگیری و سرکوبی کیفری تأمین می‌شود و شهروندان در پرتوی آن می‌توانند از حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی برخوردار شوند. به عبارت دیگر، در این چارچوب، *نظام‌های* پیشگیری، کیفری و بازپروری، به عنوان ابزارهای اصلی دولت مبتنی بر قانون، به سطح اصول قانون اساسی ارتقاء پیدا کرده است. موضوعی که می‌تواند در قالب رساله‌های دکتری و یا حتی پایان‌نامه‌های کارشناسی‌ارشد، از زوایای مختلف، بررسی شود.

۱- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، از جرم‌شناسی نظری تا جرم‌شناسی کاربردی، پیش شماره ۱ نشریه جرم‌شناسی پیشگیری، دادگستری خراسان رضوی، بهار ۹۰.

۲- ابراهیمی، شهرام، بازپروری عادلانه مجرمان، آموزه‌های حقوق کیفری، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۱.

۳- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، درباره امنیت‌شناسی (از حق بر امنیت تا حق بر تأمین)، دیپاچه در:

رضوانی، سودابه، مدیریت انسان‌مدار ریسک جرم، تهران، نشر میزان، ۱۳۹۲.

1- Habermas

2- Human- oriented rationality